

ماهنامه تخصصی سبک‌شناسی نظم و نثر فارسی (بهار ادب)

علمی^۱

سال سیزدهم - شماره دوازدهم - اسفند ۱۳۹۹ - شماره پیاپی ۵۸

بررسی راههای پرورش معانی در مثنوی معنوی

(ص ۱۸۲-۱۶۳)

قاسم مهرآور گیگلو^۲، خدابخش اسداللهی^۳ (نویسنده مسئول)،

فاطمه مدرسی^۴

تاریخ دریافت مقاله: بهمن ۹۸ تاریخ پذیرش قطعی مقاله: مرداد ۹۹

چکیده

برای بیان مطالب و مقاصد، تنها داشتن نظر و ایده کافی نیست؛ بلکه برای پرورش معانی و مطالب، باید به دنبال راه و شیوه بیان آن نظر و ایده بود. برای پروردن مطالب و مقاصد، راهها و الگوهایی هست که نویسنده مطابق مقتضیات و ذوق خود، یک یا چند از آن راهها را برای پرورش معانی برمیکزیند. مولوی نیز در مثنوی برای پروردن مطالب و معانی، طرح، تشریح و اقناع مخاطب از این راهها استفاده کرده است. پژوهش حاضر به روش توصیفی تحلیلی این موضوع را در مثنوی بررسی کرده است و به دنبال این است تا به این پرسش پاسخ دهد که مولوی در مثنوی از چه راههایی برای پرورش مطالب استفاده کرده و نحوه استفاده وی چگونه است؟ نتایج تحقیق حاکی از آن است که مولوی در مثنوی از راههای مختلفی برای پرورش مطالب و ایده‌های مورد نظر خویش بهره برده است از جمله: تعریف، توصیف، استدلال، بررسی علل و نتایج، مقایسه، تقسیم‌بندی و مناظره. **واژه‌های کلیدی:** پرورش معانی، شیوه بیان، مولوی، مثنوی.

۱- تمام مجلات علمی پژوهشی کشور از ابتدای سال ۹۸ به دستور وزارت علوم به مجلات علمی تغییر نام داده‌اند.

۲- دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه محقق اردبیلی

(ghasemmehravara@uma.ac.ir)

۳- استاد گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه محقق اردبیلی

(asadollahi@uma.ac.ir)

۴- استاد گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه ارومیه

(f.modarresi@urmia.ac.ir)

Study on the ways to enrich the meaning in Mathnavi e Manavi

Ghasem Mehravar Giglou^۱, Khodabakhsh Asadollahi^۲,
Fatemeh Modarresi^۳

Abstract

It is not enough to have an opinion and an idea to express the contents and purposes; Rather, in order to cultivate meanings and content, one must look for ways and means of expressing that opinion and idea. There are ways and means to cultivate content and intentions, and the author chooses one or more of those ways to cultivate meanings according to his or her own needs and tastes. Rumi has also used these methods in Masnavi to cultivate the contents and meanings, design, explanation and persuasion of the audience. The present study has studied this issue in a descriptive-analytical way in Masnavi and seeks to answer the question of what methods did Rumi use in Masnavi to cultivate the content and how is it used? The results of the research indicate that Rumi has used various methods to cultivate his desired content and ideas in Masnavi, including: definition, description, argument, study of causes and results, comparison, classification, Conversation, debate.

Keywords: Cultivation of meanings, manner of expression, Rumi, Masnavi.

۱- PhD Candidate Persian Language and Literature, Department of Persian Literature, University of Mohaghegh Ardabili.(mehravar_g@yahoo.com)

۲- Professor, Department of Persian Literature, University of Mohaghegh Ardabili. (kh.asadollahi@gmail.com)

۳- Professor, Department of Persian Literature, University of Urmia. (fatemeh.modarresi@yahoo.com)

۱- مقدمه

هرگاه سخنی داشته باشیم که بخواهیم آن را به نگارش درآوریم، باید طرحی بریزیم و رئوس مطالب خود را در آن بیاوریم تا آنها را در نوشته خویشتن بیورانیم. در نویسندگی، مهارت در پروراندن مطلب بسیار مهم است. شاید بتوان گفت که نویسندگی همان هنر پروراندن مطلب است. همین هنر است که فرق پدید می‌آورد میان آن که میداند و نمیتواند بیان کند. این که نویسنده به روشنی بداند که چه میخواهد بگوید لازم هست ولی کافی نیست؛ مهم آن است که مقصود خود را بتواند خوب بیوراند. (نگارش و ویرایش، سمعی: ص ۸۸). در امر بیان مطالب از سوی نویسنده یا شاعر برای مخاطبان، تنها داشتن اندیشه و ایده و ارائه آن بدون آراستگی و مقدمات لازم، کافی نیست و آنچه در این میان اهمیت بالایی دارد، چگونگی و نحوه ارائه دادن و شیوه بیان اندیشه و فکر است تا پس از طی مراحل لازم، خواننده یا مخاطب مقصود و مطلوب نویسنده یا شاعر را درک و فهم کند؛ از همین رو، نویسنده یا شاعر بسته به موضوع سخن و سطح درک مخاطبان، برای حسن انتقال مطالب، از یک یا چند راه از راههای پرورش معانی و بیان مطالب استفاده میکند. همین شیوه بیان است که موجب تفاوت شاعران از یکدیگر میشود و از «این طریق است که میتوان دریافت از دو یا چند شاعر که معنی واحد یا مشابهی را در نظر داشته‌اند، کدامیک بهتر آن معنی را ادا کرده‌است» (سرّ نی، زرین کوب: ص ۱۲۸). البته در صورت مشترک یا مسبوق بودن معنا، شاعر بزرگ میتواند آن را طوری بیان نماید که متفاوت به نظر بیاید و این مسأله به شیوه بیان شاعر و تنوع جویی او در مضامین و تفنّن در معانی مربوط است. برخی منتقدان، شیوه بیان را در ادبیات مهم میدانند؛ به عبارت دیگر معتقدند که در ادبیات «چه گفتن» مهم نیست، بلکه «چگونه گفتن» مهم است. و به واسطه تعبیر و بیان متفاوت است که عظمت کار هنری مشخص میشود. «تعبیر به جهانبینی هنرمند وابسته است و تفاوت هنرمندان بیشتر در تعبیر دیده میشود. ممکن است دو نویسنده، پیام و محتوای واحدی را در قالب مشترک بیان کنند اما آنچه آن دو را متفاوت میکند، تعبیر و طرز برخورد آن دو با قضیه است.» (درباره نقد ادبی، فرزاد: ص ۲۹-۳۰).

برای بیان مطالب و مقاصد، تنها داشتن نظر و ایده کافی نیست؛ بلکه برای پرورش معانی و مطالب، باید به دنبال راه و شیوه بیان آن نظر و ایده بود. برای پروردن مطالب و مقاصد، راه‌ها و الگوهایی هست که نویسنده مطابق مقتضیات و ذوق خود، یک یا چند از آن راهها را برای پرورش معانی برمیکزیند. الگوهای رایج شیوه بیان عبارتند از: تعریف، توصیف، استدلال، بررسی علل و نتایج، مقایسه، تقسیم‌بندی، مناظره و... مولوی در مثنوی از این راهها استفاده کرده است. این پژوهش بر آن است تا راههای پرورش معانی را در مثنوی معنوی مورد بحث و مذاقه قرار دهد.

۲- پیشینه تحقیق

احمد سمیعی در کتاب «آیین نگارش و ویرایش» به صورت مختصر شیوه‌های بیان مطالب و راههای پرورش معانی را توضیح داده است. (نگارش و ویرایش، سمیعی: ص ۱۰۵-۱۴۳). خدابخش اسداللهی نیز در مقاله «تنوع و تحرک و عوامل آنها در حکایت جدال سعدی با مدعی در گلستان» ضمن بررسی عوامل تنوع و تحرک در این حکایت به صورت گذرا و مختصر به راههای پرورش معانی در این حکایت اشاره کرده است. (اسداللهی: ص ۱-۲۰). همچنین اسداللهی در مقاله «بررسی تعریفهای سعدی در گلستان و بوستان» تعریف یکی از راههای پرورش معانی را در بوستان و گلستان همراه با مثال بررسی و تحلیل کرده است. (همان: ص ۲۳-۴۱). اما پژوهشی که به صورت مستقل راههای پرورش مطالب را در مثنوی مورد بحث و مذاقه قرار دهد، وجود ندارد.

۳- روش تحقیق

در این پژوهش که به روش توصیفی - تحلیلی از طریق کتابخانه‌ای انجام شده است. مصادیق و شواهدی از راههای پرورش معانی در مثنوی معنوی استخراج و بررسی و تحلیل شدند.

۴- ضرورت تحقیق

مثنوی معنوی یکی از شاهکارهای عرفانی و اخلاقی ادب پارسی است. با توجه به اینکه کتب و مقالات بررسی شده، به طور مستقل به بسیاری از راههای پرورش معانی و مضامین مختلفی که در جایگاه محتوای این راهها قرار دارد، در آن منابع نیامده و برخی از دشواریها و ابهامهای مثنوی معنوی در گرو بررسی و تحلیل این راهها و مضامین مرتبط با آنهاست، لذا تحقیق حاضر برای مباحثی که در منابع فوق جایی ندارد، ضروری و دارای اهمیت شایانی است.

۵- بحث و بررسی

۱-۵- تعریف

یکی از راههای پروردن معانی تعریف و بیان نتایج آن است. در برخی از علوم و فنون و معارف، به اقتضای سرشت و خصلت آنها، مطلب از تعریف آغاز میشود و پرورش مطلب، در حقیقت، توضیح و تشریح اجزای تعریف و استنتاج خواص و احکام از آنهاست. تعریفی که از یک چیز ارائه میشود ویژگیهایی که آن چیز را از بقیه جدا میکند، بیان میکند. در فرستادن یک پیام (چه کلمه، جمله یا دسته‌ای از نشانه‌ها) اگر دو طرف گیرنده و فرستنده پیام از نشانه‌های پیام برداشت متفاوتی داشته باشند یا به عبارتی معنای اصطلاح‌های به کار رفته در پیام در بین دو طرف نباشد، پیام به درستی منتقل نخواهد شد. در این وضعیت نیاز است که اصطلاح به کار رفته در پیام تعریف شود. با تعریف مفهومی از

مفاهیم، قصد ما این است که آن را بشناسانیم و حد و مرز آن را روشن سازیم، به طوری که همه مصداقهای آن مفهوم را شامل گردد جز آن را دربرنگیرد. (نگارش و ویرایش، سمیعی: ص ۸۸). هدف از تعریف یک شیء، ارائه تصویری واضح و صحیح از معرف و نیز جداساختن آن از امور دیگر و شناساندن مفهوم آن است نویسنده با این الگو، خود معنایی را که در ذهن دارد، به گونه‌ای ارائه میکند که آن معنا، به همان صورت، توسط خواننده فهمیده میشود (منطق، مظفر: ص ۱۷۱ و منطق ۲، منتظری مقدم: ص ۱۱۸). با ورود به حوزه هر علمی، در برخورد با اشیاء و ارتباط با جهان خارج انسان با الفاظی روبرو میگردد که برای او مبهم‌اند و در نتیجه سلسله‌ای از سؤالات در ذهن او شکل می‌گیرند که اگر به این سؤالات به درستی پاسخ داده نشود؛ کج‌فهمی، نزاع، ... و مشکلات دیگری را در پی خواهد داشت. زدودن این ابهام و برطرف کننده این نزاعها و پاسخ به این سؤالات بر عهده تعریف است. تعریف چنان از اهمیت بسزایی برخوردار است تا آنجا که بخشی از دانش منطق را به تعریف اختصاص داده‌اند و منطق‌دانان مسلمان تقسیم دو بخشی از منطق (منطق تعریف و منطق حجت) ارائه نمودند. (منطق کاربردی، خندان: ص ۶۱). مولوی از شیوه تعریف برای پرورش معنی و ارائه مطالب در اکثر داستانهای مثنوی بهره جسته است که این تعاریف شامل تعاریف عرفانی، اخلاقی، فلسفی، منطقی و... است.

۱-۱-۵- تعریفهای عرفانی

توحید

چيست توحيد؟ خدا آموختن	خويشتن را پيش واحد سوختن
گر همي خواهي که بفروزي چو روز	هستي همچون شب خود را بسوز
هستيات در هست آن هستي نواز	همچو مس در کيميا اندر گداز
در من و ما سخت کردستي دو دست	هست اين جمله خرابي از دو هست

(مثنوی، ج ۱، بیت ۳۰۱۰-۳۰۱۳)

مولوی در ابیات فوق، در تعریف توحید می‌گوید: توحید آموختن علم معنا و سپس خویشتن را نزد واحد حقیقی سوزاندن است. یعنی وجود موهوم را ساقط کردن و سوزاندن آن در کوره عشق الهی و رسیدن به مقام فنا. صوفیان توحید را عبارت از اسقاط اضافات یعنی تمام موجودات گرفته‌اند، به لحاظ آنکه متعین و امکانی جز نسبتی و اضافه و اعتباری تواند بود، بنابراین این تعریف توحید از مقوله فنا و نیستی است. (شرح مثنوی شریف، فروزانفر، ج ۱: ص ۱۲۳۵).

اولیا

سايه يزدان بود بنده خدا	مرده او زين عالم و زنده خدا
کيف مد الظل نقش اولياست	کو دليل نور خورشيد خداست

(مثنوی، ج ۱، بیت ۴۲۶-۴۲۵)

مولوی اولیا را سایه خدا میداند؛ زیرا انسان کامل فانی در حق مانند سایه که از خود وجودی ندارد و حرکت او تابع آفتاب است، ولی کامل از آن جهت که متصل به حق است و میان او و حق فاصله نیست چنان که میان سایه و آفتاب فقط خطی موهوم فاصل است و آن جدایی میان ولی و حق، زاده اوهام است. (شرح مثنوی شریف، فروزانفر، ج: ۱، ص: ۱۹۵). از نظر مولوی اولیا سایه خداوند و مرده این دنیا و زنده به خداوند متعال هستند. و منظور از آیه «کیف مدّ الظلّ» این است که ولی خدا مظهر کامل خداوند است. و آن سایه یعنی آن ولی خدا دلیل بر نور خداوند است.

دیگر تعاریف عرفانی به کار رفته در مثنوی ر.ک. به: (عشق: ۲، ۶، ۲۰، ۲۳، ۵۳۲، ۸۴۹، ۹۳۳، ۹۶۲، ۱۰۸۷، ۱۰۹۱، ۱۲۴۱؛ صوفی: ۷، ۲۰۸، ۸۳۸؛ تصوف: ۵۴۴؛ وقت: ۷، ۹۶۴؛ عارف: ۲۰، ۳۰۵، ۷۲۷، ۱۰۵۵، ۱۱۴۵، ۱۲۸۲؛ خوف: ۷۰؛ حال و مقام: ۷۱؛ شیخ و سالک: ۱۶۵، ۲۶۲، ۳۵۸، ۴۷۲، ۹۴۹، ۹۶۸؛ وحی: ۷۲؛ غیرت: ۸۴؛ اثبات و نفی: ۸۵، ۱۰۷۹؛ جسم (تن) و روح (جان): ۷۴، ۹۱، ۹۷، ۱۲۵، ۱۳۴، ۳۵۷، ۷۹۸، ۹۱۸، ۹۳۸، ۱۱۷۶، ۱۲۰۴؛ نفس: ۳۸، ۶۸، ۳۶۶، ۶۳۷، ۷۰۸، ۸۰۵، ۱۲۸۱؛ عقل: ۹۷، ۱۲۴، ۱۴۴، ۲۷۲، ۶۹۰، ۷۲۴، ۷۳۰، ۷۳۴، ۷۹۰، ۷۲۳، ۱۲۴۵؛ هوشیاری عرفانی: ۱۰۲، ۱۰۸؛ پیر عرفانی: ۱۴۵، ۱۵۹، ۲۰۸، ۴۷۲، ۴۹۵، ۷۳۳، ۸۵۷، ۹۹۰، ۱۱۷۱؛ تعظیم: ۱۴۹؛ فقر عرفانی: ۲۳۹، ۱۱۱۲؛ تسبیح: ۳۴۹، کافر: ۳۵۷، سماع: ۳۶۲، قطب: ۹۴۲، حیرت: ۶۹۵، ۹۸۹؛ جبر: ۴۷، ۵۳، ۱۴۷) و...

۲-۱-۵- تعریف اخلاقی

دنیا

نی قماش و نقره و میزان و زن	چیست دنیا؟ از خدا غافل بدن
نعم مال صالح خواندش رسول	مال را کز بهر دین باشی حمول
آب اندر زیر کشتی پشتی است	آب در کشتی هلاک کشتی است
زان سلیمان خویش جز مسکین نخواند	چون که مال و ملک را از دل براند

(مثنوی، ج ۱، بیت ۹۸۳-۹۸۶)

تعریف دنیا در نظر مولوی غافل شدن از خداوند است، نه آنکه دنیا عبارت باشد از مال و ثروت و ترازو (و سایر اسباب کسب) و زن و فرزند. دنیا در نزد محققان صوفیه صورت عالم طبع (عالم ماده و طبیعت) و مال و ثروت و همسر و فرزند نیست. بلکه دنیا حالتی قلبی است و آن همانا غفلت از خداوند است. خواه این غفلت از امور مادی و دنیوی بر قلب عارض شود یا از امور معنوی نظیر طاعات و عبادات. پس هر عبادتی هم که آدمی را دچار عجب و غرور کند آن عبادت نیز از امور دنیوی است و نزد اهل الله بت و طاغوت به شمار

آید. بنابراین مولانا حقیقت دنیا را تعریف کرده است تا گمان نرود که هر گونه کار و تلاش مصداق دنیاپرستی است. (شرح جامع مثنوی معنوی، زمانی، ج: ۱، ص: ۳۳۹)

کریم

پس کریم آنست کو خود را دهد آب حیوانی که ماند تا ابد
باقیات الصالحات آمد کریم رسته از صد آفت و اخطار و بیم
(مثنوی، ج: ۳، بیت ۳۳-۳۴)

در تعریف بالا از مفهوم اخلاقی «کریم»، با استفاده از آیه شریفه قرآن ویژگی‌های آن نیز بیان شده است. مولوی بخشنده حقیقی یا فرد کریم را کسی میدانند که در کام جان خود آب حیات را درچکاند تا بقای جاودانه یابد. بخشنده حقیقی از نظر مولانا کسی است که به جای بذل مال، تمام هستی خود را میبخشد و به مقام فنا می‌رسد. چنین شخصی نیک جاودانه است که از صد نوع گزند و خطر و بیم رهیده است. (شرح جامع مثنوی، زمانی، ج: ۳، ص: ۳۱).

دیگر تعاریف اخلاقی به کار رفته در مثنوی ر.ک. به: (آدمی: ج: ۱ / ۱۴۰۶، ج: ۲/۲۷۷، ج: ۳/۱۳۸/۶؛ پارسایی و پرهیزگاری: ج: ۱/۱-۳۴۰-۳۴۰؛ قناعت: ج: ۱/۲۳۲۲-۲۳۳۰؛ سخا: ۱۲۷۵-۱۲۷۲؛ صبر: ج: ۲/۷۰، ج: ۲/۳۱۴۶-۳۱۴۹؛ حزم: ج: ۳/ ۲۱۹ و ۲۲۲ و ۲۳۰-۲۳۱ و ۲۶۷ و ۲۶۸ و ۲۸۴۲ و ۲۸۴۵؛ شکر: ج: ۳/۲۸۹۵، کسب: ج: ۳/۲۳۹۲-۲۳۹۳، ج: ۲/۲۵۹۶؛ جود و بخل: ج: ۲/۸۹۷-۸۹۸؛ خشم و شهوت: ج: ۱/۳۳۳-۳۳۵؛ مال و جاه: ج: ۲/۱۳۰-۱۳۴؛ حسد: ج: ۱/۴۳۲-۴۳۴، ج: ۲/۸۰۵-۸۰۸؛ لعنت: ج: ۲/۲۵۱۳-۲۵۱۵؛ بد: ج: ۲/۳۳۴۲-۳۳۴۵، تکبر: ج: ۵/ ۱۹۴۰-۱۹۴۱، حرص: ج: ۲/۵۷۹-۵۸۴، ج: ۴/۵۶۳؛ نفس: ج: ۲/ ۲۲۹۰-۲۲۹۱، ج: ۱/ ۱۳۷۶-۱۳۷۵، ج: ۲/۳۵۰، ج: ۶/۴۸۵۵، ج: ۱/ ۷۷۲-۷۷۵ و.....)

۲-۵- توصیف

توصیف از راه‌های رایج در پرودن معانی و مطالب است که در نوشته‌های علمی، داستانی، شعر، سفرنامه و... کاربرد دارد. در نوشته‌هایی که عنصر خیال نقش مهمی دارد، از توصیف برای مجسم ساختن موصوف در نظر مخاطب استفاده میشود و باعث میشود که تصویری زنده و پویا از موصوف برای مخاطب ارائه گردد. استفاده از صفات، افعال و قیود مناسب که با آنها بتوان به ظرافت و دقت مشهودات را بیان کرد برای توصیف ضروری است. از این رو نویسنده یا شاعر باید ضمن بهره‌مندی از هنر مشاهده، از این حیث نیز مجهز باشد و الفاظ کافی و در خور انبان ذهن خود داشته باشد تا بتواند به هر موقع و مقام، تعبیری مناسب حال بیاورد. (نگارش و ویرایش، سمیعی: ص: ۹۹ و بر سمند سخن، وزین‌پور: ص: ۲۲۹). بهره‌گیری از صفت و کاربردهای توصیفی، یکی از ویژگی‌های اصلی انواع قالبها و ژانرهای داستانی نظیر رمان، فابل، داستان کوتاه و ... است و به تبع آن در

منظومه‌های داستانی همچون مثنوی نیز حضور توصیف و ابزار آن که انواع صفت، قید و افعال تصویری است، بسیار به چشم می‌خورد. علاوه بر این، مبتنی بودن زبان و محتوای مثنوی بر درک عمومی جامعه و سعی مولوی در همه‌فهم کردن موضوعات پیچیده دینی، فلسفی و عرفانی باعث شده که توصیف به ابزاری بیبدیل برای رسیدن به این اهداف، مبدل شود:

وصف عبادت: در بیت زیر مولوی عبادت را با قید «راستانه» وصف کرده است. او معتقد است اگر با اخلاص تمام در برابر حق تعظیم کنی از پرستش ستارگان رهایی پیدا میکنی:

سوی حق گر راستانه خم شوی وارهی از اختران محرم شوی
(مثنوی، ج ۴، بیت ۵۸۴)

وصف عارفان: مولوی در شاهد زیر، با استفاده از قیده‌های گویا و رسای «پای‌کوبان، دست‌افشان، نازنازان» مجذوبیت و شیفتگی عمیق عارفان آن هنگام که از حالت محو به صحو و از فنا به بقا می‌آیند، نسبت به عشق حق تعالی را به صورت زنده مجسم میکند:

پای‌کوبان، دست‌افشان، در ثنا نازنازان: «رتنا احییتنا»
(مثنوی، ج ۱، بیت ۳۶۸۹)

وصف کالبد جسمانی: مولوی در مثال زیر، با ترکیب وصفی «تنگین قفس» کالبد عنصری و جهان مادی را توصیف میکند و راه رهایی رستن از تنگنای قفس جسمانی را نیز دین میداند:

ما به دین رستیم زین تنگین قفس جز که این ره نیست چاره این قفس
(همان، بیت ۳۲۲)

وصف بنده: مولوی بنده را در بیت زیر با صفتهای «محتاج، برهنه، بی‌نوا و لرز لرزان در سرمای زمستان» توصیف کرده است:

بود محتاج و برهنه و بی‌نوا در زمستان لرز لرزان از هوا
(همان، ج ۵، بیت ۳۱۷)

وصف صوفی ظاهربین: مولوی در بیت زیر، ضمن انتقاد از صوفیان ظاهربین زمان خویش آنها را با صفتهای «طبل‌خوار، لقمه‌جو و سگ‌دل» وصف کرده و آنان را شکمبار، مفت‌خوار، پرخور، سیرتی مانند سگ داشتن میداند. در ادامه نیز با تشبیه صوفیان به «گره روی شوی» آنان را مانند گره‌ای میداند که دست و روی خود را میلیسد تا پاک و تمیز جلوه کند. صوفیان بدنهاد نیز غالباً ظاهری آراسته دارند:

صوفیان طبل‌خوار لقمه‌جو سگ‌دلان و همچو گره‌روی شو
(همان، ج ۲، بیت ۴۰۵)

وصف خاک / زمین: مولوی خاک را امین و درستکار میدانند و با صفت «امین» و فعل تصویری «تافتن/تابیدن» وصف کرده است. از نظر مولوی آفتاب حق امین بودن، درستکاری، امانت‌داری و عدالت را بر زمین ساطع کرده است:

خاک، امین و هرچه در وی کاشتی بی‌خیانت جنس آن برداشتی
این امانت زان امانت یافتست کآفتاب عدل بر وی تافتست
(همان، ج ۱، بیت ۵۰۹-۵۱۰)

وصف عاشق: در بیت زیر مولوی، عاشق را از کژی برحذر میکند. شاعر «کژی را با تشبیه به گیاه خرّوب و رفتن عاشق به سوی کژی را به سینه‌خیز رفتن طفلان با فعل تصویری «غزیدن» وصف میکند:

عاشقا خرّوب تو آمد کژی همچو طفلان سوی کژ چون می‌غزی؟
(همان، ج ۵، بیت ۲۱۷۴)

برای اطلاعات بیشتر از توصیف‌های دستوری مولوی در مثنوی ر.ک.به: (برگهای نورسیده سبزفام: ج ۴/۲۰۵۴؛ نکته‌های مشکل باریک: ج ۵/۲۷؛ زلف جعد مشکبار عقل- بر: ج ۴/۱۶۰۸، من تهی دست قصور کاسه‌لیس: ج ۶/۲۳۴۰، زان شراب زهرناک ژاژ مست: ج ۵/۹۴۰، هفت خوشه خشک زشت ناپسند: ج ۶/۲۷۹۳، زان دو چشم نازنین با دلال: ج ۴/۲۶۳۹، بانوا و فربه و خوب و جدید: ج ۵/۲۳۶۹، آب تیز سیل پرچوش عنود: ج ۴/۲۷۹۳، شاد شادان سوی خانه می‌شدم: ج ۵/۱۵۱۰، خند خندان پیش او تو باز رو: ج ۵/۳۶۹۳، سوی حق گر راستانه خم شوی: ج ۴/۵۸۳، صوفیانه روی بر زانو نهاد: ج ۴/۱۳۵۸، خس خسانه می‌رود بر روی آب: ج ۲/۴۱۹، یوسفانه آن رسن آری به چنگ: ج ۴/۶۷۳، در شفاعت مصطفی‌وارانه خاص: ج ۴/۲۹۳۶، هر منجم سربرهنه جامه‌چاک/ همچو اصحاب عزا بوسیده خاک/ ریش و مو برکنده رو بدریدگان/ خاک بر سر کرده خون پر دیدگان: ج ۳/۹۰۵ و ۹۰۷ و)

۳-۵- استدلال

گاهی در نوشته، برای اثبات دعوی و حکم استدلال میشود و در آن مباحثی کاربرد دارد که دارای جنبه عقلانی باشند مانند مسائل فلسفی، کلامی و... پایه استدلال تعاریف و اصول موضوعه و اصول متعارفه و بدیهیات است. در این مقام، اعتبار قول مانند منقولات به قایل یا به منابع قول نیست، بلکه به استواری و استحکام دلایل است. اگر دلیل سست و ضعیف یا علیل باشد، قول مشکوک یا مردود است. مقصود اصلی از استدلال گاهی فقط اثبات حکم نیست، اقناع مخاطب هم است. در این مقام مسئله علاوه بر جنبه عقلانی، جنبه عاطفی پیدا می‌کند. انواع استدلال در مثنوی به شرح ذیل است:

۵-۳-۱- تمثیل افناعی

از توانایی‌های شگفت‌انگیز دیگر مولوی در مثنوی قدرت تخیل اوست برای پیدا کردن مثالهایی ملموس و آشنا و قابل مقایسه با یک فکر یا یک نظر یا وضعی از امور که جنبه افناعی آنها از هر استدلال و برهانی تأثیرگذارتر مینماید. این مثالها که به گونه‌ای گاهی نه چندان ملموس و مؤکد در خلال سخن ایراد میشود در ذهن خواننده یا مخاطب بتدریج نفوذ میکند و بی‌آنکه او خود متوجه باشد ایمان او را نسبت به آنچه مولوی اظهار میکند تقویت میکند مولوی مثال‌ها متعددی پیدا میکند تا امکان چنین وضعی را نشان دهد. پیدا کردن مثالی متناسب با برای این امور گذشته از نیاز به دارا بودن نیروی تخیلی قوی، مستلزم حضور ذهنی بسیار حساس است که در کمتر کسی مثل مولوی میتوان آن را یافت و در نتیجه کمتر کتابی می‌توان استدلالاتی تمثیلی مبتنی بر تشبیه را به وسعتی که در مثنوی هست ملاحظه کرد. (در سایه آفتاب، پورنامداریان: ص ۲۹۶-۲۹۷).

در بیان اینکه حرص موجب نابودی است: مولوی در ابیات نخست مثنوی بعد از

نی‌نامه، به انسان سفارش میکند:

بند بگسل باش آزاد ای پسر چند باشی بند سیم و بند زر
سپس تمثیلی می‌آورد:

گر بریزی بحر را در کوزه‌ای چند گنجد قسمت یک روزه‌ای
کوزه چشم حریصان پر نشد تا صدف قانع نشد پر در نشد
(مثنوی، ج ۱، بیت ۱۹-۲۱)

انسان هر چقدر ثروت جمع کند، مگر چقدر میتواند بپوشد و بخورد. مانند این که انسان کوزه‌ای در دست داشته باشد و در دریا هم باشد مگر آن کوزه چقدر جا میگیرد؟ انسان باید حرص را کنار بگذارد، زیرا تا صدف به یک قطره قناعت نکرد، مروارید تولید نکرد و به این طریق مخاطب را قانع میکند که قناعت ارزشی است و انسان را به دُر و مروارید تبدیل میکند.

نهفتن سر: در داستان پادشاه و کنیزک پس از آن که مرد روحانی درد کنیزک و عشق او را به زرگر، کشف میکند به کنیزک میگوید که این راز را با هیچ کس حتی شاه نگو. زیرا اگر رازت را پنهان کنی، زودتر به مرادت میرسی. و بعد حدیثی از پیامبر نقل میکند که فرمودند:

گفت پیغمبر که هر که سر نهفت زود گردد با مراد خویش جفت
(همان، بیت ۱۷۶)

بعد به یاد این مسئله طبیعی می‌افتد و سریعاً تمثیلی می‌سازد:

دانه‌ها چون در زمین پنهان شود سر آن سر سبزی بستان شود
(همان، بیت ۱۷۷)

زرّ و نقره گر نبودندی نهان پرورش کی یافتندی زیر کان
(همان، بیت ۱۷۸)

اینگونه مخاطب را قانع به پنهان کردن سرّ میکند.

۵-۳-۲- قیاس

وقتی ذهن از قضیه‌های کلی به نتیجه‌های جزئی می‌رسد و به عبارت مختصرتر از کلّ به جز می‌آید، آن را قیاس مینامند. قیاس چه به معنی لغوی (مقایسه و همانندی برقرار کردن میان دو چیز) و چه به معنی اصطلاحی (انواع قیاس منطقی و اصولی) بسامد زیادی در مثنوی دارد. مولانا به عنوان یکی از صوفیان برجسته و تأثیرگذار بر سنت و تاریخ عرفان و تصوف، در بیشتر موارد، جنبه‌های منفی قیاس را مطرح می‌سازد. به عنوان نمونه در داستان طوطی و بقال، آنجاکه طوطی بین خود و قلندر، قیاس ناروایی انجام می‌دهد، در لباس واعظی ظاهر میشود و میگوید:

از قیاسش خنده آمد خلق را	کو چو خود پنداشت صاحب دل را
کار پاکان را قیاس از خود مگیر	گر چه ماند در نبشتن شیر و شیر
جمله عالم زین سبب گمراه شد	کم کسی ز ابدال حق آگاه شد
همسری با انبیا برداشتند	اولیا را همچو خود پنداشتند....
این ندانستند ایشان از عمی	هست فرقی در میان بی‌منتهی
	(مثنوی، ج ۱، بیت ۲۶۷-۲۶۲)

در حقیقت مولوی، سبب گمراهی عالمیان را، قیاس به نفس کردن و خودشیفتگی افراطی میدانند. او بارها این مضمون را در مثنوی یادآور میشود. همچنین در حکایت پیری که از شوق لقای حق می‌گرید و مرید، از گریه او به گریه می‌افتد، مولانا به این قیاس جاهلانه و تقلید کورکورانه اشاره میکند و میگوید:

گریه پر جهل و پر تقلید و ظن	نیست هم‌چون گریه آن مؤمن
تو قیاس گریه بر گریه مساز	هست زین گریه بدان راه دراز
هست آن از بعد سی‌ساله جهاد	عقل آنجا هیچ نتواند فتاد....
گریه او خنده او آن سریست	زان چه وهم عقل باشد آن بریست
	(همان، ج ۵، بیت ۱۳۰۳-۱۳۰۸)

در داستان لیلی و خلیفه‌ای که با عتاب به او می‌گوید که تو از زیبایی چندان بر خوردار نیستی، پس چگونه مجنون را شیفته و گمراه کرده‌ای؟ لیلی او را از قضاوت کردن و قیاس کردن نگاه خود با نگاه مجنون منع میکند و بدین ترتیب مولانا قیاس براساس احوال و معیارهای فردی را هم روا می‌شمارد و هم ناروا (نظر مجنون درست و رواست و از آن خلیف نارواست. سؤال و جواب مختصر میان خلیفه و لیلی این است:

گفت لیلی را خلیفه کاین تویی؟
از دگر خوبان تو افزون نیستی
کز تو مجنون شد پریشان و غوی
گفت: رو رو، چون تو مجنون نیستی
(همان، ج ۱، بیت ۴۰۸-۴۰۷)

۳-۳-۵- اقناع خطابی

هدف اصلی از استدلال، فقط اثبات حکم نیست؛ بلکه اقناع مخاطب هم در میان است. در اقناع خطابی، مسئله علاوه بر جنبه عقلانی، جنبه‌های عاطفی، اخلاقی، دینی و علمی نیز پیدا میکند. بنابراین، باید با توجه به زمینه‌های ذکر شده شیوه مناسبی برای قانع کردن مخاطب به کار برد. (گلستان منشأ تنوع و تحرک، اسداللهی و علی محمدی: ص ۷۲). برای مثال مولوی در قسمتی از داستان «آن پادشاه جهود که نصرانیان را میکشت» وقتی وزیر می‌خواهد مکر کند و با خداوند قدیم ازلی به ستیز برخیزد، برای اقناع مخاطب دست به چنین استدلالاتی می‌زند:

با چنین غالب خداوندی کسی
بس دل چون کوه را انگیخت او
فهم و خاطر تیز کردن نیست راه
ای بسا گنج‌آگنان گنجکاو
گاو که بود تا تو ریش او شوی
چون زنی از کار بد شد روی زرد
عورتی را زهره کردن مسخ بود
روح می‌بردت سوی چرخ برین
چون نمیرد؟ گر نباشد او خسی
مرغ زیرک با دو پا آویخت او
جز شکسته می‌نگیرد فضل شاه
کان خیال‌اندیش را شد ریش گاو
خاک چه بود تا حشیش او شوی
مسخ کرد او را خدا و زهره کرد
خاک و گل گشتن چه باشد ای عنود؟
سوی آب و گل شدی در اسفلین ...
(مثنوی، ج ۱، بیت ۵۳۰-۵۳۷)

۵-۴- بررسی علل و نتایج

در سابقه هر حادثه‌ای شبکه‌ای از علل و اسباب وجود دارد که بایستی از بین آنها چیزی را که تعیین کننده اصلی ماجراست تشخیص داد و اصل را از فرع جدا ساخت. این کار چندان آسانی نیست؛ اما نتایج آن مستقیمتر و قابل لمس‌تر است و دست یافتن به آنها مشکل نیست. حوادثی هست که علت بوجود آمدن آن بر مخاطب، معین است؛ اما در پاره-ای امور علل و اسباب برای مخاطب نه تنها معین نیست؛ بلکه محل اختلاف است و باید این علل برای مخاطب با بررسی معلوم گردد. بحث در مورد این علل و اسباب خود باعث پروردن معانی و مطلب میشود. (نگارش و ویرایش، سمیعی، ص ۱۰۵-۱۰۷). برای مثال مولوی در داستان حکایت مارگیر در دفتر سوم از شیوه بررسی علل و نتایج سعی در پرورش معانی مورد نظر خویش یعنی هماهنگی اضداد در دنیا دارد. از نظر مولانا اساس نظام هستی بر پایه اضداد است و اگر اضداد نبود هستی نیز وجود نداشت. به باور مولانا

جهان سراسر عرصه تضاد است و تخالف. و خداوند با دو صفت متضاد قیض و بسط در جهان تجلی میکند و آن را متعادل نگه میدارد. این دنیا هر لحظه در حال تبدل و تحول است و صورت نوی جایگزین کهنگی میگردد. او معتقد است بقای جهان به این جنگ و تضاد وابسته است و اضداد از دل هم بیرون می‌آیند و در نهایت به سوی یک آشتی و سازش پیش می‌روند و این سازش و آشتی دوام و استمرار هستی را تضمین میکند:

جنگ‌های خلق بهر خوبی است	برگ بی‌برگی نشان طوبی است
خشم‌های خلق بهر آشتی است	دام راحت دائماً بی‌راحتی ست
هر زدن بهر نوازش را بود	هر گله از شکر آگه می‌کند
بوی بر از جزو تا کل ای کریم	بوی بر از ضد تا ضد ای حکیم
جنگ‌ها می‌آشتی آرد درست	مارگیر از بهر یاری مار جست

(مثنوی، ج ۳، بیت ۹۸۹-۹۹۳)

اگرچه جهان از پدیده‌های متضاد پر شده است، لکن این اضداد، از هم گریزان نبوده و به سوی وحدت و کمال قدم برمیدارند. مولانا معتقد است که اضداد در عین ضدیت، در نهایت هماهنگ می‌گردد تا به کمال برسند. این اضداد که در ظاهر باهم در جدال هستند، در واقع و در معنا یک عمل را انجام می‌دهند. از هماهنگی اضداد است که زندگانی انسان قوام پیدا میکند و در صورتی که اعتدال بین اضداد از بین برود تباهی و فنا به سراغ انسان می‌آید.

فضل مردان بر زنان ای بو شجاع	نیست بهر قوت و کسب و ضیاع
ورنه شیر و پیل را بر آدمی	فضل بودی بهر قوت ای عمی
فضل مردان بر زن ای حالی‌پرست	زان بود که مرد پایان بین‌ترست
مرد کاندرا عاقبت‌بینی خمست	او ز اهل عاقبت چون زن کمست
از جهان دو بانگ می‌آید به ضد	تا کدامین را تو باشی مستعد

(همان، ج ۴، بیت ۱۶۱۸-۱۶۲۲)

در ابیات فوق، مولوی دلیل برتری مردان بر زنان را بررسی میکند و چنین نتیجه می‌گیرد که این برتری بخاطر قدرت و مال نیست بلکه بخاطر عاقبت‌بین بودن مردان نسبت به زنان است.

۵-۵- مقایسه

از راههای پرورش معانی مقایسه است که با آن معنی و مفهوم روشن‌تر و آشکارتر میشود. در واقع حدّ و مرز هر مفهومی با مقایسه تعیین میگردد. مقایسه معمولاً میان دو امری صورت می‌گیرد که بتوان به اعتباری آنها را در مجموعه و دستگاہی واحد قرار داد مثلاً دو نظریه، دو شخصیت و... گاهی نیز غرض از مقایسه تشخیص وجوه مشترک و

شبهات‌هاست. این حالت به خصوص زمانی پیش می‌آید که نویسنده بخواهد مفاهیم مجرد را محسوس و ملموس سازد. در این مورد، میتوان گفت که مقایسه حکم تمثیل پیدا میکند. در مثنوی معنوی مفاهیم والای عرفانی، با بهره‌گیری از تمثیل به بیانی درآمد است که به ذائقه عامه خوش‌گوار است. گاهی نیز از مقایسه صرفاً به این مقصود بهره‌جویی میشود که مفهوم و معنایی را برجسته سازند، همچنان که اگر مردی با تقوا در کنار فاسق و فاجری قرار گیرد، پرهیزگاری او نمایان‌تر میگردد. در مقایسه گاهی به جای توجه به ظاهر و جزئیات، منشاها در برابر هم قرار میگیرند. یکی دیگر از حالات در مقایسه برابر نهادن وجوه اساسی تمایز طرفین است. خلاصه آن که مقایسه به مقصودی و اعتباری انجام میگیرد. مقایسه معانی را روشن و مفاهیم را محسوس و ملموس میسازد و از این حیث در بیان مطالب و گوارا ساختن آن برای اذهان بس دستگیر است. (نگارش و ویرایش، سمیعی: ص ۱۰۹-۱۱۴) برای نمونه در ابیات ذیل مولوی دست به مقایسه عوالم زده است و ویژگی هر دو را برشمرده است. در وهله نخست خیال کل ما سوی الله است، یعنی خیال مطلق. در ورای خیال مطلق، عدم است. اما نه به معنای منفی کلمه و خیال مطلق و هستی از این عدم منشأ میگیرند. در ابیات زیر به خوبی این معنی تصویر میشود:

ای خدا جان را تو بنما آن مقام	که درو بی‌حرف می‌روید کلام
تا که سازد جان پاک از سر قدم	سوی عرصه دور پهنای عدم
عرصه بس باگشاد و بافضا	وین خیال و هست یابد زو نوا
تنگتر آمد خیالات از عدم	زان سبب باشد خیال اسباب غم
باز هستی تنگتر بود از خیال	زان شود دوری قمرها چون هلال
باز هستی جهان حس و رنگ	تنگتر آمد که زندانی‌ست تنگ
علت تنگی‌ست ترکیب و عدد	جانب ترکیب حسها میکشد
زان سوی حس عالم توحید دان	گر یکی خواهی بدان جانب بران

(مثنوی، ج ۱، بیت ۳۰۹۲-۳۰۹۹)

به این ترتیب در یک سلسله مراتب وجودی، ابتدا عدم و سپس، خیال، هستی و هستی جهان حس و رنگ قرار میگیرند. موطن مطلوب مولانا عدم است. او با طرح عدم در برابر خیال به جنبه بی‌صورتی عدم تأکید و از آن، حقیقت مطلق لا بشرط مقسمی را مراد میکند، که در آن هیچ تعینی و تحدیدی راه ندارد. انسان از دید مولانا دارای دو نوع حواس ظاهری و باطنی است. حواس ظاهری، ظواهر مادی را درک میکند و از همین روی است که او آنها را حس دنیا و نردبان این جهان مینامد. این حواس دامنه درک محدودی دارند و انسان با توجه به قوای نامحدود و تواناییهای بی‌اندازه‌ای که دارد، نباید خود را به این حواس محدود بداند. مولانا حواس باطنی را که به درک کشفی و شهودی غیب میانجامد به

نامهایی مانند «حس جان» و «حس دیگر» معرفی میکند که این حواس توانایی درک نامحدودی دارد.

در انتهای داستان طوطی و بازرگان نیز مولانا با استناد به شعر عطار تفاوت صاحب دل و صاحب نفس را ضمن یک مقایسه بیان میکند که آنچه از دل و دست صاحبدل برمیآید، خود ملاک حق و حقیقت است و آنچه صاحب نفس میکند یکسره باطل؛ خاصان را نباید با مردمان بیرونی رفتار و گفتار آنان سنجید:

صاحب دل را ندارد آن زیان	گر خورد او زهر قاتل را عیان
کاملی گر خاک گیرد زر شود	ناقص ار زر برد خاکستر شود
چون قبول حق بود آن مرد راست	دست او در کارها دست خداست
دست ناقص دست شیطانست و دیو	زانک اندر دام تکلیفست و ریو
جهل آید پیش او دانش شود	جهل شد علمی که در ناقص رود

(همان، ج ۱، بیت ۱۶۰۳-۱۶۰۷)

۵-۶- تقسیمبندی

یکی دیگر از راههای پرورش معانی، تقسیمبندی آن است. در تقسیمبندی واقعیات به نوعی گروه‌بندی و تجزیه میشوند و این گروه‌بندی ملازم نامگذاری و مفهومی‌سازی است. در تقسیمبندی، پدیده‌ها نظم و آراستگی پیدا میکنند و با نامگذاری هر یک از تقسیمات، گنجاندن آنها در خزانه حافظه آسان میگردد. تقسیمبندی براساس وجوه افتراق و اشتراک صورت میگیرد که مستلزم مقایسه است. با این کار، مصادیق بسیار در مجموعه‌ای واحد فراهم می‌آیند و مفهومی‌سازی صورت میگیرد که زبان علم و معرفت انسانی با آن ملازمه دارد. (نگارش و ویرایش، سمیعی: ص ۱۱۵). مولوی در ابیات ذیل حرص را به حرص کمال و حرص افتضاح تقسیم کرده و معانی مورد نظر خویش را بوسیله تقسیمبندی پرورش داده است:

حرص اندر عشق تو فخرست و جاه	حرص اندر غیر تو ننگ و تباه
شهوة و حرص نران پیشی بود	وآن حیزان ننگ و بدکیشی بود
حرص مردان از ره پیشی بود	در مختت حرص سوی پس رود
آن یکی حرص از کمال مردیست	وآن دگر حرص افتضاح و سردیست
آه سوری هست اینجا بس نهان	که سوی خضری شود موسی دوان
همچو مستسقی کر آبش سیر نیست	بر هر آنچ یافتی بالله مایست ...

(مثنوی، ج ۳، بیت ۱۹۵۵-۱۹۶۰)

این ابیات بیانگر عشق به خداوند از دیدگاه مولانا است و نکته جالب اینکه در نظر مولانا عشق به خداوند و بشریت نه در عرض هم بلکه در موازات همدیگر قرار میگیرند

حتی حرص در عشق به خدا جنبه مثبت دارد. در این ابیات مولوی ابتدا یک حکم کلی را صادر میکند دربارهٔ اینکه حرص داشتن در عشق سبب عزت و جاه است، ولی بلافاصله در ادامه آن را از حالت مطلقگرایی خارج میکند و با زدن قید «جز تو» همین حرص را در عشق سبب ننگ و تباهی میخواند. یا در ابیات بعدی ابتدا شهوت و حرص را سبب پیشی آدمی میداند و سپس با نسبت دادن همین حرص و شهوت به زنان، آن را سبب ننگ و بدبینی میشمرد. در واقع شاعر در این ابیات حرص را به دو نوع کمال و افتضاح تقسیم کرده است و ویژگیهای هر یکی را به خوبی توصیف نموده است.

قرب خلق و رزق بر جمله‌ست عام	قرب وحی عشق دارند این کرام
قرب بر انواع باشد ای پدر	می‌زند خورشید بر کهسار و زر
لیک قربی هست با زر شید را	که از آن آگه نباشد بید را
شاخ خشک و تر قریب آفتاب	آفتاب از هر دو کی دارد حجاب

(همان: ج ۳، بیت ۷۰۴-۷۰۷)

مولوی در دفتر سوم مثنوی به تقسیم قرب میپردازد از نظر مولوی قرب دارای دو نوع یا دو مرتبه است: یکی قرب عام و دیگری قرب خاص. قرب عام همان معیت الهی است. به این معنی که خداوند از نظر خالقیت و رزاقیت نسبت به همه موجودات به یکسان افاضه وجود میکند مانند صفت رحمانیت که بر همهٔ عالم به نحو عام و تام بال رحمت میگسترده. اما قرب خاص مخصوص کاملان و واصلان است که با مجاهده و ریاضت به مقام وحی و عشق الهی رسیده‌اند و به صفات او متخلّق گشته‌اند. (شرح جامع مثنوی معنوی، زمانی، ج ۳، ص ۱۷۸) در ابیات ذیل مولوی عقل را به دو نوع تقسیم میکند: یکی عقل اکتسابی که انسان آن را از طریق تعلیم و تعلم به دست می‌آورد و دیگری عقل وهبی است که خداوند عطا میکند و سرچشمهٔ آن روح است:

عقل دو عقلست اول مکسبی	که در آموزی چو در مکتب صبی
از کتاب و اوستاد و فکر و ذکر	از معانی وز علوم خوب و بکر
عقل تو افزون شود بر دیگران	لیک تو باشی ز حفظ آن گران
لوح حافظ باشی اندر دور و گشت	لوح محفوظ اوست کو زین در گذشت
عقل دیگر بخشش یزدان بود	چشمه آن در میان جان بود
چون ز سینه آب دانش جوش کرد	نه شود گنده نه دیرینه نه زرد
ور ره نبخش بود بسته چه غم	کو همی جوشد ز خانه دم به دم
عقل تحصیلی مثال جویها	کان رود در خانه‌ای از کویها
راه آبش بسته شد، شد بی‌نوا	از درون خویشتن جو چشمه را

(مثنوی، ج ۴، بیت ۱۹۶۰-۱۹۶۸)

۵-۷- مناظره

مناظره نیز یکی از راههای پروراندن معانی است. مناظره در لغت به معنی مباحثه کردن دربارهٔ حقیقت و ماهیت چیزی با هم سؤال و جواب نمودن است. در مناظره، بین دو کس یا دو چیز، بر سر برتری و فضیلت خود بر دیگری نزاع و اختلاف لفظی در میگیرد و هر کدام به دلایلی خود را بر دیگری برتر میداند و سرانجام یکی غالب و دیگری مجاب میشود. (انواع ادبی، شمیسا: ص ۲۳۰) برای مثال مولوی در مثنوی معنوی، داستان مناظره و گفتگوهای چهار نفر را آورده است و به این وسیله معانی مورد نظر خویش را پرورش داده و به مخاطب ارائه میکند. در این داستان، پیامد ناگوار عدم فهم موضوع گفتگو و عدم دقت در سخن طرف مقابل، به تصویر کشیده شده است. داستان از این قرار است که چهار نفر یکی فارس زبان، دیگری ترک زبان، سومی عرب زبان و نفر چهارم رومی، با مقدار اندکی پول، قصد تهیهٔ میوه‌ای را داشتند. اما هر کدام تقاضای متفاوتی داشت: یکی میگفت با این پول باید «انگور» بخریم، دیگری به شدت با این پیشنهاد مخالفت کرده، میگفت باید «عنب» خریداری کنیم، نفر سوم نیز با هردوی آنان مخالفت جدی میکرد و طالب «ازوم» بود و چهارمی نیز با هر سه مخالفت میکرد و میگفت باید «استافیل» تهیه کنیم. کار آنان به کشمکش و مشاجره کشیده شد.

۶- نتیجه‌گیری

مثنوی معنوی شاهکاری یگانه، چه در صورتبندی موضوعات عرفانی و چه در ارائه تجربه‌های عالی عرفانی است. مولوی دارای تجربیات عرفانی خاصی بوده است که با بیان عادی قادر به انتقال مفاهیم مورد نظر خویش نبوده است به همین منظور از امکانات خاصی برای محسوس و عینی جلوه دادن آن استفاده کرده است. مثنوی معنوی بیشتر یک متن تعلیمی است و در آن مولوی تلاش میکند مفاهیم و امور مجهول و به‌ویژه مفاهیم انتزاعی، از راههای گوناگون برای مخاطبان معلوم شوند. چرا که برای هدایت و راهنمایی مردم، چیزی بهتر از معلوم کردن و مشخص ساختن مفاهیم و معانی مورد نظر نیست. مولوی برای پرورش مطالب، القای مباحث عرفانی و متقاعد ساختن مخاطبان، انتقال اندیشه‌های دینی، اخلاقی، فلسفی و... از راههای مختلفی استفاده کرده است از جمله: تعریف، توصیف، استدلال، بررسی علل و نتایج، مقایسه، تقسیم‌بندی و مناظره. ۱- در تعاریف، مولوی با تفکر انتقادی و تیزبینانه و مستدل، ضمن درک و فهم و تفسیر مسائل پیچیده و حکمت‌آمیز و تشخیص و تحلیل سؤالها و به کارگیری منطق با نتیجه‌گیری معقول از اطلاعات حاصل از منابع معتبر کتبی و شفاهی توانسته مخاطب را از نقصها و کج‌رویهای موجود جامعه عبور دهد و او را برای ورود به مدینهٔ فاضلهٔ خود رهنمون شود.

اگر هدف از تعریف منطقی، ارائه تصور واضح از معرّف و متمایز ساختن آن از دیگر مفاهیم باشد، مولوی در مثنوی با استفاده از «تعریف به تشبیه»، «تعریف به مثال» و آوردن زدهای معرّف توانسته ضمن رسیدن به اهداف تعریف، الگویی کلی در مبحث تعریف در متون ادبی دست یابد. ۲- توصیف بیشترین بسامد را از میان راههای پرورش معانی در مثنوی دارد. علاوه بر توصیف بلاغی، توصیف به سه صورت وصف به صفت، وصف به قید و وصف به فعل به کار رفته است که وصف به صفت بیشترین کاربرد را داشته و در آن از افعال تجسمی و تصویرگرا هم استفاده شده است. ۳- استدلال: مولوی آنچه را که روش معهود واعظان منبری است در استدلالهای خود به تمثیل، تشبیه، قرآن و احادیث تکیه دارد. بیشتر استدلالهای مطرح شده در مثنوی برای تفهیم مفاهیم مورد نظر شاعر به کار رفته است. مولوی در مثنوی که یک اثر تعلیمی است با فهم مخاطبان روبروست؛ به همین علت بر آن است تا ادعاهای خود را به مخاطبان تفهیم کند. ۴- بررسی علل و نتایج: در سابقه هر حادثه‌ای شبکه‌ای از علل و اسباب وجود دارد که بایستی از بین آنها چیزی را که تعیین کننده اصلی ماجراست تشخیص داد و اصل را از فرع جدا ساخت. مولوی در برخی داستانهای مثنوی از این روش بهره برده است که نتایج آن مستقیمتر و قابل لمستر است. در برخی موارد مثنوی، امور علل و اسباب برای مخاطب نه تنها معین نیست؛ بلکه محل اختلاف است. مولوی در مقام شیخ تربیت در اینگونه موارد ظاهر میشود و این علل را برای مخاطب با بررسی معلوم میکند. بحث در مورد این علل و اسباب خود باعث پروردن معانی و مطلب میشود.

۵- تقسیمبندی: در تقسیمبندی واقعیات به نوعی گروه‌بندی و تجزیه میشوند و این گروه‌بندی ملازم نامگذاری و مفهومی‌سازی است. در تقسیمبندی، پدیدهها نظم و آراستگی پیدا میکنند و با نامگذاری هر یک از تقسیمات، گنجاندن آنها در خزانه حافظه آسان میگردد. تقسیمبندی براساس وجوه افتراق و اشتراک در مثنوی صورت گرفته است. با این کار، مصادیق بسیار در مجموعه‌ای واحد فراهم آمده و مفهومی‌سازی صورت گرفته است که زبان علم و معرفت انسانی با آن ملازمه دارد. ۶- مناظره: مولانا در مثنوی معنوی، مفاهیم و نکات تعلیمی و عرفانی خود را در قالب داستان با شگردهایی ماهرانه بیان داشته است. یکی از مهمترین این شیوهها، استفاده از روش گفتگو و مناظره است. مولانا در داستانهای خود مناظره را به دو شیوه مورد استفاده قرار داده است: هنگامی که شاعر میخواهد از ناهنجاریهای اخلاقی و اجتماعی انتقاد کند، مناظره را به شیوه طنز و هزل به کار میگیرد، اما زمانی که میخواهد مطالب عرفانی را تعلیم دهد، از زبان جدّ بهره میبرد. ۷- مقایسه: در مثنوی معنوی مفاهیم والای عرفانی، با بهره‌گیری از تمثیل به بیانی درآمده است که به ذایقه عامه خوشگوار است. مولوی گاهی نیز از مقایسه صرفاً به این مقصود بهره‌جویی کرده

که مفهوم و معنایی را برجسته سازد. در مقایسه‌های مثنوی گاهی به جای توجه به ظواهر و جزئیات، منشها در برابر هم قرار گرفته‌اند. یکی دیگر از حالات مقایسه در مثنوی برابر نهادن وجوه اساسی تمایز طرفین است. مقایسه در مثنوی معانی را روشن و مفاهیم را محسوس و ملموس میسازد و از این حیث در بیان مطالب و گوارا ساختن آن برای اذهان بس دستگیر است.

فهرست منابع و مآخذ

- قرآن کریم.
- آشنایی با علم منطق، شیروانی، علی، (۱۳۷۷)، ، قم: دارالعلم.
- انواع ادبی، شمیسا، سیروس، (۱۳۸۷)، تهران: قطره.
- بحر در کوزه، زرین کوب، عبدالحسین، (۱۳۸۶) تهران: علمی.
- بر سمند سخن، وزین پور، نادر، (۱۳۷۸)، تهران: فروغی.
- بررسی تعریفهای سعدی در گلستان و بوستان، اسداللهی، خدابخش، (۱۳۹۷). فصلنامه بهار ادب، شماره ۴۰، صص ۲۳-۴۱.
- تنوع و تحرک و عوامل آنها در حکایت جدال سعدی با مدعی در گلستان، اسداللهی، خدابخش، (۱۳۹۰)، فصلنامه بهار ادب، شماره ۱۱، صص ۱-۲۰.
- در سایه آفتاب: شعر فارسی و ساخت‌شکنی در شعر مولوی، پورنامداریان، تقی، (۱۳۸۰)، تهران: سخن.
- در سایه آفتاب: شعر فارسی و ساخت‌شکنی در شعر مولوی، پورنامداریان، تقی، (۱۳۸۸)، ویرایش جدید با تصحیح و اضافات، چاپ سوم، تهران: سخن.
- سرّ نی، زرین کوب، عبدالحسین، (۱۳۶۴)، تهران: علمی.
- شرح جامع مثنوی معنوی، زمانی، کریم، (۱۳۸۶)، دوره شش جلدی، تهران: اطلاعات.
- شرح مثنوی شریف، فروزانفر، بدیع‌الزمان، (۱۳۶۱)، ج ۱ و ۲، تهران: زوآر.
- فرزاد، عبدالحسین، (۱۳۸۸)، درباره نقد ادبی، تهران: قطره.
- فرهنگ علوم فلسفی و کلامی، سجادی، جعفر، (۱۳۷۵)، تهران: امیرکبیر.
- کم و کیف قیاس در مثنوی، تقوی، محمد، (۱۳۸۸)، فصلنامه علمی و پژوهشی کاوش‌نامه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه یزد، شماره ۱۹، صص ۲۰۷-۲۴۰.
- گلستان، منشأ تنوع و تحرک، اسداللهی، خدابخش، علی محمدی، زینب، (۱۳۹۱)، چاپ اول، اردبیل: یاوریان.
- گنجینه معرفت مجموعه مقالات منطقی و فلسفی، جمعی از نویسندگان، (۱۳۸۸)، قم: موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره).

- مثنوی معنوی، مولانا، جلال‌الدین محمد، (۱۳۶۹)، تصحیح رینولد نیکلسون، تهران: ثالث.
- معنانشناسی و معانی در زبان و ادبیات، فضیلت، محمود، (۱۳۸۵)، ، کرمانشاه: دانشگاه رازی.
- منطق ۲، منتظری‌مقدم، محمد، (۱۳۹۱)، قم: مرکز.
- منطق کاربردی، خندان، علی‌اصغر، (۱۳۷۹)، تهران: سمت.
- منطق، مظفر، م، (۱۳۷۸)، ترجمه و اضافات علی شیروانی، قم: دارالعلم.
- نردبان شکسته، شرح توصیفی و تحلیلی دفتر اول و دوم مثنوی، زرین‌کوب، عبدالحسین، (۱۳۸۴)، چاپ دوم، تهران: سخن.
- نگارش و ویرایش، سمیعی‌گیلانی، احمد، (۱۳۸۳)، تهران: سمت.